بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هشتاد و چهارم\_11 خرداد 1400

[ادامۀ تبیین مختار در مسأله]

به نظر رسید به توضیح جلسۀ گذشته و با توجه به مجموعه ایی از مباحث که بسیار مفصل در مبحث تکفیر بیان کردیم آنچه موجب ورود انسان به دین اسلام است، و احکام اسلام بالمعنی الاعم بر او مترتب خواهد شد، صرف اقرار لسانی به شهادتین است، بدون ابراز جحود و انکار. ولو در قلبش هم هنوز ابهاماتی موجود باشد.

این ورود انسان به اسلام بالمعنی الاعم اما ورود انسان در ایمان بالمعنی الاعم، این که علاوه بر تصدیق لسانی، باوری قلبی در او به وجود بیاید، که از این باور قلبی، در قرآن و حدیث به لفظ زیبا و پر معنای ایمان اشاره می شود. همین که معرفتی متناسب با درک و متناسب با فهم خودش داشت. همین که قلبا مراتبی از باور به حقانیت در وجودش بود، این مؤمن است، هرگز نمی توان به این دلیل که کسی او نسبت به برخی از مسائل کلامیه آشنایی ندارد، او را از مرز ایمان خارج دانست، بله ایمان دارای مراتبی است، بله قبول داریم هر چه معرفت بالاتر رود، این معرفت اقتضای ازدیاد ایمان را دارد، نه این که علت تامۀ ازدیاد ایمان باشد، معرفت و علم می تواند با شرائطی و در صورت فقط موانعی، مؤثر در ازدیاد ایمان باشد، و این معرفت هم، اگر چه با بحث و درس و مطالعه و تحقیق می تواند به وجود بیاید، اما علت منحصرۀ معرفت، فقط درس و بحث و مطالعه نیست.

ما از قرآن کریم، و از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می کنیم، که اگر کسی خالصانه قدم های نخستین را بردارد، هدایت خاصۀ الهیه شامل حال او میشود. توفیق برای او حاصل می شود، او را از خذلان نگاه می دارند، همۀ این ها اصطلاح روایی است، چه توفیق و چه خذلان. هدایت هم که دو نوع بودنش مستفاد از خود قرآن کریم است.

علاوه این معرفت اگر هم بخواهد منشأ بشری هم داشته باشد، با نوعی مراجعه به متخصص، متخصصی که انسان او را موثق در اظهار نظر بداند، چه بسا حاصل شود، و آن حالت اطمینان و ایمان برای آدمی محقق شود. همین مقدار برای ورود به ایمان بالمعنی الاعم کافی است. برای ورود به ایمان بالمعنی الأخص، کافی است که انسان معتقد باشد به این که امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه، و 11 فرزند او علیهم السلام، یکی پس از دیگری ادامه دهندۀ مسیر هدایت نبویه هستند. همین باور به همین اندازه در تحقق ایمان بالمعنی الاخص کافی است، بله همچنان که ایمان بالمعنی الاعم، درجاتی دارد، ایمان بالمعنی الاخص هم درجاتی دارد، تا آنجا که برای تأکید بر پرهیز از محرمات، برای شیعه و انجام واجبات برای شیعه، روایاتی وارد شده است که شیعه را کسی بدانیم که در عمل مطیع اهل بیت علیهم السلام باشد، نه فقط به زبان که آن که فقط به زبان می گوید محب است نه شیعه. این نفی تشیع به این معنا نیست که او ایمان بالمعنی الاخص را ندارد و احکام شیعه بر او مترتب نمی شود. این هم نشان­گر آن است که همین ایمان بالمعنی الاخص مثل ایمان بالمعنی الاعم درجاتی دارد. تا انسان می رسد به اسلام بالمعنی الاخص که آن اسلام بالمعنی الاخص که بالاترین مراتب است، وقتی است که انسان نه تنها ایمان بالمعنی الاعم را دارد، بلکه ایمان بالمعنی الاخص را هم دارد، نه تنها ایمان بالمعنی الاخص را دارد، بلکه قلبا، تسلیم محض است، **فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک.**

اما مهم این است که وقتی تو سخن گفتی آنها تسلیم محض باشند و هیچ دشواری و سختی، و کدورت و رنجی نسبت به اطاعت از اوامر تو نداشته باشند، خود این اسلام بالمعنی الاخص نیز مراتبی دارد، که بالاترین مرتبۀ آن، مرتبۀ عصمت است که در پیامران الهی و ائمۀ هدی علیهم السلام است و خود این عصمت هم باز درجات و مراتبی دارد. این درجات، از آن پایین ترین درجۀ اسلام بالمعنی الاعم آن بالاترین درجه از اسلام بالمعنی الاخص، که مربوط به معصومین علیهم السلام است، همگی هر چه علم و معرفت تزکیه، اخلاق، عرفان بالاتر رود، تأثیر در ازدیاد این باور ها خواهد داشت.

اما در مورد شک و تردید از مجموعۀ آیات کریمۀ قرآن مجید و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام استفاده می شود که:

1. اگر انسان دچار تردید در مسائل دینی شد، پیش از آن که اسلام بالمعنی الاعم را اختیار کرده باشد، ان تردید اگر باعث شود، او به سمت تحقیق پیش برود، و پا به روی حقیقتی که حقانیت آن را فهمیده باشد، نگذارد، نه تنها امر مذمومی نیست، بلکه همچون پلی است که او را نخست به اسلام بالمعنی الاعم و بعد به ترقیات بعدی خواهد رسانید.
2. اگر کسی اسلام بالمعنی الاعم را اظهار کرد، به ظاهر جحد و انکاری نداشت، ولی هنوز ابهام و شک و تردید برای او وجود داشت، مادام که انکار از روی علم و آگاهی نداشته باشد، به آن اصول اعتقادی هنزو دچار تردیدهایی باشد، و به دنبال تحقیق هم باشد، این از جریۀ اسلام بالمعنی الاعم خارج نیست، داخل محوطۀ اسلام بالمعنی الاعم است. آن کسانی که در صدر اسلام اظهار شهادتین می کردند، هنوز در بسیاری از اعتقادات خود عالم و عارف نبودند، ولی مسلم شناخته می­شدند.
3. گاهی حتی پس از ایمان بالمعنی الاعم، و حتی پس از ایمان بالمعنی الأخص، برای انسان جستوجوگر، حالت­های تردیدی به وجود می­آید، این تردید ها هم، اگر أولا جحد و انکاری از روی لجاجت و عداوت در پی نداشته باشد، و ثانیا اگر موجب تحقیق و بررسی بیشتر انسان شود، هرگز طرح این پرسش ها برای یافتن پاسخ، طرح این ابهامات برای پیدا کردن راه خروج انسان را نه از ایمان بالمعنی الاعم خارج می کند، نه از ایمان بالمعنی الأخص.
4. گاهی دانشمندی با تحقیق و بررسی منصفانه در مسائل دینی، راجع به بعضی از فروع الاصول الاعتقادیه، دچار تردید می شود، یا حتی منکر می شود اما نه انکار مستند به جهالت و لجاجت، بلکه انکار مستند به بررسی های منصفانه نسبت به یک مطلب، این نیست که **و جحدوا بها و استیقنت ها انفسهم**، بلکه واقعا دراین فرع الاصل در عین اعتراف به ان اصول اصلیۀ اصیله شک و تردید دارد، این هم نه از محوطۀ السلام بالمعنی الاعم، نه از محوطۀ ایمان بالمعنی الاعم، نه از محوطۀ ایمان بالمعنی الأخص به صرف ابراز این تردید یا انکاری عالمانه نه انکاری لجوجانه، واقعا در مطلب تردید داشته باشد، این هم باز از محوطۀ اسلام و ایمان خارج نشده است، اگر چه دستور اساسی در این بین است که مادامی که به این فرع الاصل، علم و معرفت پیدا نکرده است، انکار نکند، بلکه در این گونه مسائل، اظهار توقف کند.

مطلب پایانی این که آیا ظن به اصول اصلیۀ اعتقادیه کافی است برای اسلام بالمعنی الأعم، قطعا خواهیم گفت بله، با توضیحی که گذشت، این که ظن به اصول اصلیۀ اعتقادیه کافی است برای ایمان بالمعنی الأعم. همین که انسان انکار نکند، و درجات ضعیفی از ایمان مستند به آن زن در او بود، حتی می توان او را مؤمن به معنای اعم دانست ولی در مسلم بودنش بالمعنی الاعم تردیدی نیست.

با توجه به آنچه در گذشته در مبحث تکفیر گفتیم و توضیحی که دیروز و امروز عرض کردیم، حکم به کفری که منشأ آثار فقهیه باشد، در مورد کسی که اظهار شهادتین می کند، بسیار سخت و دشوار است، بله کفر هم یک کفر بالمعنی الاعم داریم، یک کفر بالمعنی الأخص داریم، کفر بالمعنی الأعم یعنی این که کسی در مطلبی اعتقادی آنچه را که باید از حق و حقانیت اذعان داشته باشد، ندارد، در این کفر بالمعنی الاعم، حتی کسانی که اصل ایمان بالمعنی الاخص را ندارند هم مانعی نیست، آن ها را دارای کفر بالمعنی الاعم بدانیم، کفر و شرک بالمعنی الاعم در بسیاری از انسان ها، غیر از معصومین علیهم السلام به درجاتی، و مراتبی مشاهده می شود، اما یک کفر بالمعنی الأخص و نیز شرک بالمعنی الأخص داریم که احکام خاصی در فقه برای آن بازگو شده است، از جمله نجاست، اگر چه ما این حکم را من الاساس نپذیرفتیم، و نیز احکام دیگر، هرگز نمی توان، گویندۀ شهادتین را، محکوم به کفر بالمعنی الأخص و شرک بالمعنی الأخص دانست، مگر بسیار بسیار نادر و آن جایی است که یقین پیدا کنیم که او لجوجانه جحد کرده است، با عداوت و دشمنی دارد، اظهار کفر می کند، یقین پیدا کنیم که اظهار شهادتینش فریب بوده، اینجاست که کفر و شرک بالمعنی الأخص محقق می شود، بسیار نادر.

اگر چه به آنچه در این دو جلسه به محضر مبارکتان عرض شد با پشتبانۀ مطالب پیشین خوب عنایت بفرمایید کلید فهم آیاتی که واژه کفر و ایمان در آن آمده، واژه اسلام در آن آمد است، واژۀ شرک در آن آمده است و نیز روایات این ابواب به دست شما داده شد، این که بعضی دچار سوء برداشت می شوند چون نه با اصول لازم الرعایة در فهم قرآن و حدیث پیش می آیند، که بسیاری از این اصول در همین علم اصول مطرح شده، که بی مهری به آن می شود و نه نگاه مجموعه ایی به آیات و روایات دارند. یک روایت را، یک آیه را در جایی می بینند، حکم کلی صادر می کنند.

ان شاء الله جلسۀ آینده مقام ثانی.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.